



ISSN:2588-7033



Paradigms of Explanation in Historical Studies of War

Saeid Mousavi Siany^{a*}

^a Assistant Professor, Department of History, Shahid Chamran University of Ahvaz, Ahvaz, Iran

KEYWORDS

understanding model,
narrative model,
deductive-nomological
model, holism,
atomism, structuration

Received: 06 June 2023;
Accepted: 01 October 2023

Article type: Research Paper
DOR: 20.1001.1.25887033.1402.7.1.5.4

ABSTRACT

The constructive role of war in the life of human societies has led historical studies to provide multiple explanations of this social phenomenon. If we accept that this confusion and multiplicity of explanations is the result of historians' different epistemological perspectives, then recognizing the paradigmatic foundations of explanatory models will be the way to overcome this confusion. Based on this, the article seeks to explore the criteria determining the correct application of explanatory models in historical studies of war. If we assume that the social ontology of historians has methodological implications that are more compatible with an explanation model, then the problem of the article can be answered by formulating three paradigms of explanation in the historical studies of war. Based on the understanding paradigm, the application of the understanding model of explanation implies accepting the atomistic answer to the problem of agency and structure and denying the determining role of social structures in the occurrence of wars. In the deductive-nomological paradigm, the application of the covering law model of explanation will be correct only if the claim of holistic ontology on the determining role of social structures and culture is taken for granted. In the narrative paradigm, in order to explain wars as social phenomena, one must consider the agency and structure as overlapping dualities, with reference to structuration, and plot the narrative by taking into account the two-way effect of social situations and the response of historical agents to the situation.

* Corresponding author.

E-mail address: saeid.mousavi.siany@scu.ac.ir

2023 Published by Arak University Press. All rights reserved..





پارادایم‌های تبیین در مطالعات تاریخی جنگ

سعید موسوی سیانی الف*

الف استادیار گروه تاریخ دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران، saeid.mousavi.siany@scu.ac.ir

واژگان کلیدی	چکیده
مدل تفهیمی، مدل روایی، مدل قیاسی، قانون شناختی، کل گرای، اتمیسیم، ساختمندگرایی	نقش برساننده‌ی جنگ در حیات جوامع انسانی، مطالعات تاریخی را به ارائه تبیین‌های متکثری از این پدیده اجتماعی سوق داده است. اگر بپذیریم که این آشفتگی و کثرت تبیین‌ها برآیند چشم‌اندازهای معرفتی متفاوت مورخان است، در آن صورت بازشناسی مبانی پارادایمی مدل‌های تبیین، راه غلبه بر این آشفتگی خواهد بود. با عطف نظر بدین مهم پژوهش حاضر در صدد پاسخ بدین پرسش برآمد که کاربرد صحیح مدل‌های تبیینی در مطالعات تاریخ جنگ بر اساس چه معیاری تعیین می‌شود. اگر بپذیریم که هستی‌شناسی اجتماعی مورخان واجد الزامات روش‌شناسانه‌ای است که با یک مدل تبیینی سازگاری بیشتری دارد، در آن صورت می‌توان مسأله مقاله را با صورت‌بندی سه پارادایم تبیینی در مطالعات تاریخی جنگ پاسخ داد: بر اساس پارادایم تفهیمی، کاربرد مدل تفهیمی تبیین مستلزم پذیرش پاسخ اتمیستی به مسأله عاملیت و ساختار و انکار نقش تعیین‌بخش کل‌های اجتماعی در وقوع جنگ است. در پارادایم قیاسی قانون‌شناختی، کاربرد مدل قانون فراگیر تبیین تنها در شرایطی صحیح خواهد بود که تأکید هستی‌شناسی کل‌گرایانه بر نقش تعیین‌بخش ساختارهای اجتماعی و فرهنگ مسلم انگاشته شود. در پارادایم روایی نیز تبیین پدیده اجتماعی جنگ مستلزم آن است که با استناد به ساختمندگرایی، عاملیت و ساختار را ثنویتی متداخل تلقی نموده و روایت را با لحاظ کردن تأثیر دوسویه موقعیت‌های اجتماعی و پاسخ‌های تاریخی به موقعیت طرح‌اندازی نماییم.

مقدمه

جنگ تحولی مهم در جامعه انسانی است و با عنایت به نقش برساننده‌ای که در زندگی انسان دارد، پژوهش‌های کلاسیک و مدرن تاریخی جنگ را به منزله یک پدیده اجتماعی تأثیرگذار بررسی کرده‌اند؛ چنانکه هرودوت در سرآغاز تاریخ‌نگاری به روایت جنگ‌های ایران و یونان پرداخت و با توسل به روایتی جذاب از چرایی جنگ‌های آتن و اسپارت ترسیم نمود. این اهمیت مقوله جنگ به تاریخ‌نگاری یونان باستان منحصر نمی‌شود، بلکه تاریخ‌نگاران قرون میانه و جدید نیز اهتمام ویژه‌ای به پدیده‌ی اجتماعی جنگ داشتند. چنانکه بخش عمده‌ی تمرکز آثار تاریخی جوامع شرقی و غربی به بازنمایی جنگ جوامع و ملت‌ها معطوف بوده است. این میزان از توجه پژوهش‌های تاریخی به بازنمایی پدیده جنگ برآیند نقش بازتابنده‌ای است که روایت جنگ‌ها در جوامع انسانی دارد. هویت‌یابی ملت‌ها، ارضای حس تفاخرطلبی جوامع، صورت‌بندی مناسبات بین‌الملل و تنظیم زیست‌جهان جوامع انسانی مصادیق

این ماهیت بازتابنده‌ی روایت‌های تاریخی از پدیده اجتماعی جنگ است که اهمیت بی‌بدیلی به مقوله «تبیین»^۱ در مطالعات تاریخ جنگ داده است.

با عطف نظر بدین مهم، تاریخ‌پژوهان صرفاً به توصیف جنگ‌های جوامع و گروه‌ها بسنده نمی‌کنند، بلکه تلاش دارند تا با تحلیل علل، پیامدها و چرایی وقوع جنگ‌ها کارکردهای متصور برای بازنمایی این پدیده اجتماعی را برآورده سازند. بر این اساس است که «تبیین» اهمیت بسیاری در مطالعات تاریخی جنگ یافته و مورخان به صورت خودآگاه یا ناخودآگاه تبیین‌هایی از رخداد جنگ ارائه می‌کنند. البته باید خاطر نشان ساخت که اهمیت مقوله تبیین در مطالعات تاریخ جنگ به ماهیت بازتابنده‌ی تبیین‌ها منحصر نمی‌شود؛ بلکه تعارض تبیین‌ها از پدیده جنگ نیز بر اهمیت آن افزوده است. به بیانی دقیق‌تر، مورخان در تناسب با چشم‌اندازهای نظری خود خوانش‌های متنوعی از علل، انگیزه و پیامدهای یک جنگ واحد ارائه نموده‌اند. این کثرت خوانش‌ها و تبیین‌ها به مطالعات تاریخی جنگ منحصر نمی‌شود، بلکه در تمامی حوزه‌های مطالعات تاریخی قابل مشاهده است. در این شرایط فیلسوفان انتقادی تاریخ پرسش از ماهیت، ساختار و منطق تبیین در علوم تاریخی را مسأله‌ای مهم تلقی نموده‌اند. پاسخ فیلسوفان و مورخان بدین پرسش زمینه‌ساز شکل‌گیری نظریه‌های متعارض در مورد ساختار تبیین در مطالعات تاریخی شده است.

اندیشه‌وران مدافع تلقی اثبات‌گرایانه از وحدت علوم بر این باورند که ساختار تبیین در تاریخ باید از الگوی علوم طبیعی پیروی کند. چنانکه کارل پوپر^۲، ارنست ناگل^۳ و کارل همپل^۴ با رویکرد تجویزی بر یکسان‌سازی ساختار تبیین در تاریخ با منطق تبیین در علوم طبیعی تأکید نموده و مدل قیاسی قانون‌شناختی را الگوی صحیح تبیین در تاریخ انگاشتند. برای نمونه همپل چنین استدلال کرد که «قوانین عام در تاریخ و علوم طبیعی کارکردهای مشابهی دارند. این قوانین ابزار ضروری برای تحقیق تاریخی در اختیار ما می‌نهند» (همپل، ۱۳۹۶: ۳۱). همپل در ایضاح این ادعای خود تأکید می‌کند که «در تاریخ نیز درست در مقیاسی که در هر شاخه دیگر پژوهشی تجربی صورت می‌گیرد و نه کمتر، فقط با بهره‌گیری از فرضیه‌های عام مناسب، یا با نظریه‌هایی که خود مجموعه‌هایی تشکیل

^۱ تعاریف متعددی از تبیین (explanation) ارائه شده است. در ساده‌ترین تعریف تبیین توضیح یک پدیده انگاشته می‌شود. در تعریفی دیگر تبیین ارزیابی اخلاقی افعال انسانی است. تعریف سوم تبیین را توصیف چگونگی امور جهان می‌داند. اما در علوم انسانی و تجربی تبیین پاسخی است که به سؤالات چرادر داده می‌شود و هدف از آن تشریح علت بروز وقایع طبیعی و پدیده‌های انسانی و اجتماعی است. برای نمونه «چرا جنگ داخلی در آمریکا وقوع یافت؟»، سوالی است که پاسخ بدان گونه‌ای از تبیین علی در نظر گرفته می‌شود که ما را به علت‌شناسی جنگ داخلی آمریکا رهنمون می‌کند. پاسخ مورخان به سؤال مزبور از طریق انگیزه‌های عاملان تاریخی جنگ داخلی آمریکا و یا از طریق ارجاع به قوانین حاکم بر شرایط اجتماعی و اقتصادی، تفاوتی در ماهیت سؤال مورخان ایجاد نمی‌کند. در اینجا پرسش از چرایی وقوع جنگ داخلی در آمریکا تبیین‌خواه (explanandum) و پاسخ مورخان به این سؤال تبیین‌گر (explanans) نامیده می‌شود. برای آشنایی با تعاریف ارائه شده از تبیین علمی بنگرید به: (روزنبرگ، ۱۳۸۴: ۵۲-۵۳؛ لیتل، ۱۳۸۸: ۶-۷ و استیس، ۱۳۸۰: ۱۵-۳۳).

^۲ کارل پوپر (Karl Popper) در کتاب فقر تاریخی‌گری باور خود به یکسانی ساختار علوم طبیعی و علوم تاریخی را چنین طرح می‌کند: «من از نظریه وحدت روش علمی و تطبیق آن با علوم نظری عادلانه دفاع کرده‌ام و معتقدم که می‌توان این وحدت روش را با بعضی از محدودیت‌ها حتی تا عرصه علوم تاریخی نیز گسترش داد. این گسترش بدون چشم‌پوشی از تمایز اساسی بین علوم نظری و علوم تاریخی روی می‌دهد» (پوپر، ۱۳۹۹: ۱۷۷). پوپر همچنین در کتاب اسطوره چارچوب استدلال می‌کند که «همه‌ی آن دسته از مورخین و فیلسوفان تاریخ که بر وجود شکاف میان تاریخ و علوم طبیعی تأکید می‌ورزند تصویری عمیقاً نادرست از علوم طبیعی دارند... در هر دو حوزه ما کار خود را از اسطوره‌ها آغاز می‌کنیم. از تعصب‌های سنتی که سراپا خطای درهم‌آمیخته‌اند و به وسیله نقادی از آنها پیش می‌رویم... ما با تصحیح خطاهای خود مسائل تازه‌ای را پدید می‌آوریم و به منظور حل مسائل حدس‌ها و فرضیه‌هایی را ابداع می‌کنیم. یعنی نظریه‌های موقت که آنها را در معرض بحث نقادانه قرار می‌دهیم» (پوپر، ۱۳۷۹: ۲۷۵-۲۷۳).

^۳ Ernest Nagel

^۴ Carl Gustav Hempel

شده از فرضیه‌هایی است که نظام‌مند با هم مرتبط شده‌اند، تبیین علمی به دست می‌آید. واضح است که این نظریه در تعارض است با دیدگاه شناخته شده‌ای که معتقد است با بهره‌گیری از روشی که خصلتاً علوم اجتماعی را از علوم طبیعی جدا می‌کند، یعنی روش فهم همدلانه، فهم حقیقی در تاریخ به دست می‌آید» (همپل، ۱۳۹۶: ۴۳).

در مقابل برخی اندیشمندان مدل قیاسی قانون‌شناختی را به منزله‌ی منطق تبیین در تاریخ نپذیرفتند و استدلال نمودند که موضوع علوم انسانی تفاوت‌های هستی‌شناسانه بارزی با موضوع علوم طبیعی دارد؛ و این تفاوت هستی‌شناسانه مستلزم کاربست گونه و شکل متمایزی از تبیین در مطالعات تاریخی است. دیلتای^۵ از مهمترین اندیشه‌ورانی است که بر این تفاوت بارز هستی‌شناسانه تأکید نمود. در تلقی دیلتای «وضعیت‌های اجتماعی از درون برای ما قابل فهم می‌شوند. ما می‌توانیم بر اساس ادراک وضعیت‌های درونی خود وضعیت‌های اجتماعی را تا حدودی در درون خود بازآفرینی کنیم. تصوراتی که ما از عالم تاریخی داریم با عشق و نفرت، لذت پرشور و با کل عواطف گوناگون ما جان می‌گیرد. با این حال، طبیعت برای ما موجودی مرده است... طبیعت نسبت به ما بیگانه است، طبیعت نسبت به ما امری صرفاً بیرونی است بدون هیچ گونه حیات درونی» (دیلتای، ۱۳۹۴: ۱۶۱). هاینریش ریکرت^۶ و کالینگوود^۷ از دیگر طراحان این نظریه بودند که با استناد به ماهیت معنادرز انسان، مدل تفهیمی تبیین را الگوی صحیح تبیین در تاریخ می‌انگاشتند.^۸ در این میان نظریه سومی شکل گرفت که نه مدل قیاسی قانون‌شناختی و نه مدل تفهیمی را به‌عنوان ساختار تبیین تاریخی نمی‌پذیرفت و استدلال می‌کرد که مطالعات تاریخی واجد شکل منحصر به فردی از تبیین است. شکلی که می‌توان بدان عنوان روایت داد. به تعبیر هایدن وایت^۹ «ما در گزارش‌هایمان از جهان تاریخی به روش‌هایی وابسته‌ایم که در گزارش‌هایمان از علوم طبیعی آنقدر به آنها وابسته نیستیم؛ و این روش‌ها همان تکنیک‌های زبان کنایی هستند که هم برای توصیف ایزه‌های بازنمودهای روایی مان از آنها بهره می‌بریم و هم با استفاده از آنها، راهکارهایی را که توسط آنها گزارش‌های تاریخی را درباره دگرگونی‌های گوناگون که با گذر زمان در این ایزه صورت گرفته است، برمی‌سازیم» (وایت، ۱۳۸۹: ۵۹). بدین ترتیب، مورخ با کاربست روایت نه تنها به این سؤال پاسخ می‌دهد که چه چیز اتفاق افتاد، بلکه به این سؤال نیز پاسخ می‌دهد که چرا اتفاق افتاد. مورخ این وظیفه را از طریق ترسیم ارتباط ذاتی رویداد نیازمند تبیین با سایر رویدادها و با سامان دادن آن در زمینه تاریخی‌اش انجام می‌دهد (ریکور، ۱۳۹۷: ۳۱۹-۳۲۱). دیوید کار^{۱۰}، گالی، هایدن وایت، فرانک آنکر اسمیت^{۱۱}، پل ریکور^{۱۲} و آرتور دانتو^{۱۳} از دیگر اندیشمندانی بودند که بر تبیین چرایی وقوع رویدادهای تاریخی از طریق تکنیک‌هایی همچون پیرنگ و طرح اندازی روایی تأکید داشتند.

⁵ Wilhelm Dilthey

⁶ Heinrich Rickert

⁷ Robin George Collingwood

^۸ کالینگوود باور خود به تمایز مدل تبیین تاریخی از الگوی علوم طبیعی را چنین مدلل می‌سازد: «در طبیعت میان برون و درون یک حادثه تمایزی پدید نمی‌آید. حوادث طبیعت صرفاً حوادثی هستند که دانشمندان می‌کوشند فکرشان را ردیابی کنند... دانشمندان به‌جای تصور کردن حادثه همچون یک فعل و تلاش در بازیابی فکر عامل آن با نفوذ از بیرون حادثه به درون آن به ورای حادثه می‌روند، رابطه‌ی آن را با حوادث دیگر ملاحظه می‌کنند و آن را تحت قاعده‌ای عمومی یا قانون طبیعت قرار می‌دهند... برای تاریخ موضوعی که باید کشف شود حادثه صرف نیست، بلکه فکر مبین آن است. کشف آن فکر پیشاپیش به معنای فهم آن هم هست. بعد از آنکه مورخ واقعیت‌ها را روشن کرد، فرآیند بیشتری برای پژوهش در مورد علل آنها وجود ندارد. وقتی که او بداند چه روی داده است، در همان حال می‌داند چرا روی داده است» (کالینگوود، ۱۳۸۹: ۲۷۲)

⁹ Hayden White

¹⁰ David Carr

¹¹ Frank Ankersmit

¹² Paul Ricœur

¹³ Arthur Coleman Danto

پر واضح است که کاربرد این مدل‌های تبیینی زمینه‌ساز شکل‌گیری خوانش‌های تاریخی متعارض از رخداد جنگ می‌شود. هرچند این کثرت خوانش‌ها بر خزانه معرفتی مطالعات تاریخ جنگ می‌افزاید، اگر با آگاهی از ارزش داورهای حاکم بر عمل مورخانه همراه نباشد، نتیجه‌ای جز تحریف تبیین‌ها نخواهد داشت. در این میان بی‌اعتنایی مورخان مطالعات تاریخ جنگ به مبانی هستی‌شناسانه، معرفت‌شناسانه و روش‌شناسانه نیز مزید بر علت شده و ارزیابی معرفتی فرآورده‌های معرفتی آن‌ها را مشکل می‌سازد. این بی‌اعتنایی به معنای آن نیست که تاریخ‌پژوهان بدون کاربرد مفروضات هستی‌شناسانه و معرفت‌شناسانه به توصیف و تبیین پدیده اجتماعی جنگ می‌پردازند؛ چرا که نگرستن از نا کجا و رها از پیش‌پنداشت‌های هستی‌شناسانه و معرفت‌شناسانه اساساً غیرممکن است. بلکه بدین معنا است که مورخان مطالعات جنگ آگاهی چندانی از مبانی پارادایمی مدل‌های تبیینی خود ندارند و سهل‌انگارانه از کنار ناسازگاری مبانی هستی‌شناسانه و معرفت‌شناسانه با مدل‌های تبیینی‌شان می‌گذرند.

با عنایت به این ضعف‌ها، که به‌خصوص در میان تاریخ‌پژوهان ایرانی بیش از همکاران‌شان در جوامع غربی مشاهده می‌شود، نگارنده به طرح این پرسش پرداخت که مدل‌های تبیینی در مطالعات تاریخ جنگ منطقی بر اساس چه معیار یا مؤلفه‌هایی تعیین می‌شود؟. به تعبیر دیگر، برداشت هستی‌شناسانه هر مورخ از پدیده‌های اجتماعی چگونه مدل تبیینی او از رخداد جنگ را متعین می‌سازد؟. پاسخ بدین پرسش نه تنها ما را به مبانی پارادایمی مدل‌های تبیینی تاریخی رهنمون می‌کند، بلکه چگونگی کاربرد مدل‌های تبیینی در علت‌شناسی پدیده جنگ را نیز می‌آموزد. چنانکه از ظاهر سؤال بالا برمی‌آید، پیش‌فرض نگارنده آن است که هستی‌شناسی اجتماعی هر مورخ و پاسخی که به مسأله اصالت فرد یا جامعه می‌دهد، منطقی در بر دارنده الزامات روش‌شناسانه‌ای است که الگوی تبیین در مطالعات تاریخ جنگ را تعیین می‌بخشد. به بیان روشنتر، پاسخی که هر مورخ به مسأله عاملیت و ساختار می‌دهد واجد الزامات روش‌شناسانه‌ای است که با یکی از مدل‌های تبیینی تلائم بیشتری دارد.

با عنایت به این ملاحظات، نگارنده سازگاری انگاره‌های هستی‌شناسانه با مدل‌های تبیینی رخداد جنگ را مورد بحث و آزمون قرار داده است. در این راستا، ابتدا ادبیات تحقیق بررسی شده است؛ سپس در بخش دوم مقاله هستی‌شناسی اتمیستی تشریح و سازگاری آن با مدل تفهیمی تبیینی مستدل شده است. در بخش سوم تلقی هستی‌شناسی کل‌گرایانه^{۱۴} از مسأله‌ی عاملیت و ساختار ایضاً و از سازگاری منطقی آن با مدل قیاسی قانون‌شناختی تبیین^{۱۵} دفاع شده است. در بخش پایانی نیز سازگاری هستی‌شناسی ساختمندگرایانه با مدل روایی تبیین^{۱۶} بررسی شده است. پر واضح است که این پارادایم‌های سه‌گانه‌ی تبیینی، صرفاً به مطالعات تاریخ جنگ اختصاص ندارد و در سایر حوزه‌های مطالعات تاریخی نیز به کار گرفته می‌شوند. با این وجود در تشریح چگونگی کاربرد این مدل‌های تبیینی صرفاً به مصادیقی از تبیین‌های ارائه شده در مطالعات تاریخ جنگ بسنده شده است.

پیشینه تحقیق

چنانکه پیش از این اشاره شد، مبانی نظری مطالعات تاریخ جنگ از آن حوزه‌هایی است که چندان محل توجه مورخان و پژوهشگران قرار نگرفته است. این کم‌توجهی به روش‌شناسی مطالعات تاریخ جنگ را می‌توان از کمیت مقالات و کتب تألیف شده در این حوزه دریافت. نگارنده به تألیف یا ترجمه کتابی تخصصی به زبان فارسی در زمینه روش‌شناسی مطالعات تاریخ جنگ بر

¹⁴ Holism

¹⁵ The Deductive-Nomological Model of Explanation

¹⁶ Narrative Explanation

نخورده است. غالب آثار تألیفی و ترجمه در مطالعات نظری تاریخ جنبه عام داشته و تمامی حوزه‌های پژوهش تاریخی را در بر می‌گیرد. با این وجود، طی چند سال اخیر و در ضمن شماره‌های فصلنامه مطالعات تاریخ جنگ دو مقاله در زمینه‌ی روش‌شناسی مطالعات تاریخی جنگ چاپ شده است. این دو مقاله هرچند جنبه‌هایی از مباحث نظری تبیین در مطالعات تاریخ جنگ را پوشش می‌دهد، یا اعتنایی به مبانی نظری مدل‌های تبیین در مطالعات تاریخ جنگ ندارند یا هدف آنها ارائه‌ی یک بسته منسجم پارادایمی نبوده است.

نخستین مقاله «طلوع تفرد و فرهنگ در تاریخ‌نگاری جنگ؛ از جنگ جهانی دوم تا آغاز قرن بیست و یکم» است که توسط آقایان علی میرهاشمی و سیدعلی مزینانی به چاپ رسیده است. مؤلفان این مقاله تلاش دارند با بررسی سیر مطالعات تاریخی جنگ و تحلیل چگونگی نفوذ رهیافت‌های جدید تاریخ‌نگاری به این حوزه از تاریخ پژوهی، تصویری از مفروضات و مفاهیم حاکم بر رهیافت‌های جدید را ترسیم نمایند. بر این اساس است که در ابتدا چگونگی تأثیرپذیری تاریخ‌نگاری علمی از رهیافت‌های اجتماعی و پذیرش الگوهای تبیینی کلان اجتماعی در میان تاریخ‌پژوهان را ترسیم می‌نمایند؛ و در ادامه آورده‌های نقد پست‌مدرن برای تاریخ‌نگاری را بررسی می‌کنند. سپس در مهمترین بخش مقاله گفتمان‌های مطالعات تاریخ جنگ را به دو دسته مورخان کلاسیک جنگ و مورخان نوگرای جنگ تقسیم کرده و وجوه تفاوت و شباهت این دو گفتمان را در پنج محور مفروضات پیشینی، نقش ارزش‌گذاری، نظام‌های تبیینی، سازماندهی و گونه‌شناسی استنادات مقایسه می‌نماید.

مؤلفان از مقایسه مزبور به چند نتیجه می‌رسند: نخست آن که مورخان کلاسیک جنگ به بازنمایی رویدادهای کلان و مورخان نوگرای جنگ به رویدادهای خرد تمایل دارند. بر اساس نتیجه دوم، مورخان کلاسیک و نوگرای تاریخ جنگ به یک اندازه متأثر از نظام‌های ارزش‌گذاری در تحلیل پدیده‌ها هستند و تفاوت آن‌ها تنها در خودآگاهی مورخان نوگرا از این تأثیر است. سومین نتیجه مؤلفان آشکارسازی موضع مورخان کلاسیک و نوگرا نسبت به تبیین‌های ساختاری، روایی و آماری در مطالعات تاریخ جنگ است. چهارمین نتیجه ناظر بر تشریح شیوه‌های ساماندهی مطالعات تاریخی جنگ به رهیافت‌های سؤال محور، رویداد محور و مقوله محور است. در پایان نیز گرایش مورخان کلاسیک جنگ به اسناد رسمی و تمایل مورخان نوگرای جنگ به استناد دهی به اقوال شفاهی و منابع غیر رسمی به‌عنوان وجه دیگری از تمایز این دو گفتمان تشریح می‌شود.

چنانکه از این توضیحات برمی‌آید، تمرکز مقاله بیشتر بر ترسیم وجوه شباهت و تمایز رهیافت‌ها در مطالعات تاریخ جنگ با رویکرد تشریحی و توصیفی است. در واقع گونه‌ای تاریخ‌نگاری از رهیافت‌های مطالعات تاریخ جنگ ارائه می‌شود و اعتنایی به ارائه یک بسته منسجم پارادایمی در تحلیل پدیده اجتماعی جنگ دیده نمی‌شود. در حالی که نگارنده این سطور تمرکز خود را صرفاً بر مقوله‌ی تبیین در مطالعات تاریخ جنگ معطوف کرده است و بر آن است تا ارتباطی منطقی میان مبانی هستی‌شناسانه و معرفت‌شناسانه با مدل‌های سه‌گانه‌ی تبیین در مطالعات تاریخی برقرار کند؛ و بدین ترتیب صورت‌بندی‌ای نظری از سه پارادایم تبیین در مطالعات تاریخ جنگ و چگونگی کاربست آن ارائه نماید.

اما مقاله دوم اثری از آقای سیروس احمدی است که تحت عنوان «رویکرد جامعه‌شناختی در تبیین جنگ» در فصلنامه مطالعات تاریخ جنگ به چاپ رسیده است. در این مقاله جنگ نه به‌عنوان یک رویداد تاریخی، بلکه به مثابه یک پدیده اجتماعی انگاشته شده که همچون هر پدیده اجتماعی واجد علل و پیامدهای اجتماعی بلند مدت است. این برداشت مؤلف از ماهیت جنگ نقطه‌ی قوت آن است. مؤلف با این تلقی از ماهیت جنگ است که به طرح پرسش از علل جامعه‌شناختی جنگ پرداخته و به منظور پاسخ بدین پرسش آموزه‌های جامعه‌شناسان را ترکیب و در قالب سه نظریه دسته‌بندی کرده است.

عنوان نخستین نظریه «نظام روابط بین الملل» است که با استناد بدان روابط میان دولت‌ها همچون وضعیت طبیعی هابز آشفته و نابسامان انگاشته می‌شود. آشفتگی مزبور، دولت‌های حاضر در صحنه بین‌الملل را وادار می‌کند برای تأمین امنیت و تضمین حیات سیاسی خود به تقویت قدرت نظامی بپردازند. این تلاش برای تقویت نظام و تأمین امنیت عامل کشمکش میان دولت‌ها و وقوع جنگ انگاشته شده است. مؤلف دومین نظریه در تبیین علل وقوع جنگ را «نظریه سرمایه داری - دموکراسی» می‌نامد. در این بخش تأثیر مناسبات نظام سرمایه داری بر وقوع جنگ بررسی شده است. در این راستا ابتدا دیدگاه کسانی که نظام سرمایه داری را عامل صلح می‌دانند، بررسی می‌کند؛ سپس تلقی مارکسیستی که جنگ را برآیند نزاع میان سرمایه داران و کارگران و دولت‌های سرمایه دار بر سر منابع خام و بازارهای فروش می‌انگارند، شرح می‌دهد. سومین تبیین مؤلف از علل وقوع جنگ نظریه‌ی تصمیم‌گیری است. بر اساس این نظریه علل وقوع جنگ را بایست در سطوح خرد جامعه به خصوص در محاسبات عقلانی و تلاش هیئت حاکمه برای جلب مصالح و دفع ضرر جستجو کرد.

چنانکه از توضیحات بالا استنباط می‌شود، مسأله آقای سیروس احمدی از سنخ پرسش‌های درجه اول است. به بیان دقیق‌تر، مؤلف به دنبال بازشناسی علل وقوع جنگ در جوامع انسانی است و در راستای پاسخ بدین پرسش، مدل‌های نظری ارائه شده در جامعه‌شناسی را معرفی می‌نماید. این در حالی است که مسأله‌ی مقاله پیش‌رو از سنخ پرسش‌های درجه دوم است و نگارنده قصدی برای ارائه یک مدل یا نظریه جهت تبیین پدیده جنگ ندارد. بلکه در پی آن است که با برقراری پیوند روش‌شناسانه میان هستی‌شناسی پدیده‌های اجتماعی و ساختارهای تبیین، چگونگی کاربست صحیح تبیین در مطالعات تاریخی جنگ را تحلیل نموده و بدین ترتیب به مبانی پارادایمی مدل‌های تبیینی در مطالعات تاریخی جنگ رهنمون شود.

مبانی پارادایمی مدل تفهیمی تبیین در مطالعات تاریخی جنگ

مدل تفهیمی یکی از ساختارهای تبیین در مطالعات تاریخی است که مورخان با کاربست آن پرده از چرایی وقوع رویدادها برمی‌گیرند. مطالعات تاریخ جنگ نیز همچون سایر حوزه‌ها این مدل را برای علت‌شناسی پدیده جنگ به کار می‌برد. با این وجود بسیاری از مورخان نسبت به سازگاری یا عدم سازگاری مبانی هستی‌شناسانه خود با این مدل بی‌اعتنا هستند. نگارنده بر این باور است که همه‌ی گونه‌های هستی‌شناسی اجتماعی با مدل تفهیمی سازگار نیست. زیرا هر یک از هستی‌شناسی‌های اجتماعی واجد الزامات روش‌شناسانه‌ای است که صرفاً با یکی از مدل‌های تبیین همخوانی دارد. در این میان برداشت اتمیستی از پدیده‌های اجتماعی بیشترین تلائم را با مدل تفهیمی دارد. با عطف نظر بدین مهم است که هستی‌شناسی اتمیستی به منزله مبانی پارادایمی مدل تفهیمی تشریح و سپس کاربست مدل تفهیمی با استناد به الزامات این هستی‌شناسی بررسی می‌شود.

بر اساس هستی‌شناسی اتمیستی انسان‌ها موجودیتی مستقل از روابطشان با دیگران هستند و بر این نکته تأکید می‌شود که نیازها، انگیزه‌ها و استعدادهای انسان‌ها از تاثیرگذاری گروه‌های اجتماعی به وجود می‌آید. با استناد به این تلقی می‌توان گفت که هستی‌شناسی اتمیستی جامعه را به فعالیت افرادی که آن را تشکیل می‌دهد تقلیل داده و هویت مستقلی برای جامعه به عنوان یک کل اجتماعی قائل نیست (لیتل، ۱۳۸۸: ۳۱۲). به بیان دقیق‌تر، اتمیست‌ها جامعه و فرهنگ را نه یک پدیده فرافردی و برون فردی بلکه صرفاً حاصل جمع اجزای خود می‌انگارند و از میان دوگانه عاملیت و ساختار اصالت را به عاملیت و فرد می‌دهند (فی، ۱۳۸۳: ۶۸-۶۶) طبیعتاً اگر انسان را موجودیتی سخت و یکپارچه انگاریم که فرهنگ و ساختار اجتماعی تأثیری در شکل‌گیری هویت او ندارد،

آنگاه به این نتیجه رهنمون می‌شویم که کارگزاران و عاملان تاریخی حالت‌های منحصر به فرد از آگاهی را تجربه می‌کنند که فقط خود بدان دسترسی مستقیم دارند. در این شرایط تبیین کنش‌ها و افعال عاملان تاریخی مستلزم بازشناسی نیت، انگیزه‌ها و دلایل آنها است (گارتتر، ۱۳۷۲: ۳۲۳). زیرا اگر بپذیریم که عاملان تاریخی باورها، ارزش‌ها، عواطف و خواسته خود را مستقل از نقش تعیین‌بخش جامعه به دست می‌آوردند، دیگر نمی‌توان با استناد به مقولات کل‌گرایانه‌ای همچون ساختارهای اجتماعی، تضاد طبقاتی، رقابت‌های ملی و فرهنگ رویدادهای تاریخی را تبیین کرد. بلکه بایست انگیزه و اهداف یکایک عاملان تاریخی از رفتارهایشان را شناسایی نمود. (تریگ، ۱۳۸۶: ۸۹-۸۷).

بدین ترتیب انکار کل‌های اجتماعی ما را به الگو و شکلی از تبیین رهنمون می‌کند که بدان «مدل تفهیمی» اطلاق می‌شود. در مدل تفهیمی میان پدیده‌های تاریخی و پدیده‌های طبیعی تمایزی برقرار می‌شود و چنین استدلال می‌شود که بر خلاف طبیعت که صرفاً رفتارهایی از خود بروز می‌دهد، انسان‌ها دارای کنش و رفتار معنادار هستند. لذا رسالت مورخ درک معنای رفتار عاملان تاریخی است. در این استدلال میان رفتار و کنش تمایزی ایجاد شده که بر اساس آن رفتار بر هر چیزی دلالت می‌کند که ما از طبیعت و انسان می‌بینیم. در حالی که کنش رفتار مبتنی بر فهم است که با تکیه بر انگیزه‌ها، دلایل و تاملات صورت می‌گیرد. بدین ترتیب اگر انسان را موضوع محوری دانش تاریخی تعریف کنیم، در آن صورت به‌هنگام علت‌شناسی رویدادهای تاریخی بایست پرده از انگیزه‌ها و دلایل کنش عاملان تاریخی برگرفت. (والش، ۱۳۶۳: ۵۵-۵۴)

مدل تفهیمی به‌منظور دقت بخشیدن به این روش تبیین رویدادهای تاریخی اجزای کنش را از هم متمایز می‌کند. جزء نخست کنش نیت و هدف عامل تاریخی از رفتارش است. این نیت می‌تواند تلاش برای ایجاد تغییر در محیط و یا اقدامی برای تداوم مناسبات وضع موجود باشد. جز دوم کنش ارزیابی عامل تاریخی از اوضاع و احوال محیط طبیعی و انسانی است. جز سوم کنش شیوه‌ای است که عامل تاریخی برای تحقق اهداف و نیاتش به کار می‌برد. باید توجه داشت که شیوه‌ای که عامل تاریخی برای تحقق اهدافش به کار می‌برد در تناسب با ارزیابی او از محیط طبیعی و انسانی پیرامونش برگزیده می‌شود. چهارمین جز کنش انگیزه عامل تاریخی از افعالش است. به بیان روشنتر هر عامل تاریخی دارای مجموعه‌ای از عواطف، احساسات، ارزش‌ها و باورهای است که به‌منزله‌ی عاملی انگیزشی در انتخاب اهداف کنش ایفای نقش می‌کند. لذا تبیین همه جانبه کنش مستلزم آن است که به شرح اهداف و نیت عامل تاریخی اکتفا نکنیم، بلکه انگیزه‌های بنیادین او را بکاوییم. در نهایت پنجمین جز کنش بافتار تاریخی یا کل محیط اجتماعی و فرهنگی و طبیعی است که عامل تاریخی را فرا گرفته است. (استنفورد، ۱۳۸۷: ۲۹۱-۲۹۰). از میان اجزای کنش بافتار اهمیت بسیاری دارد. زیرا بر این معنا دلالت دارد که ممکن است ارزیابی عامل تاریخی از محیط اجتماعی و فرهنگی با وضعیت واقعی محیط اجتماعی و فرهنگی تطابقی نداشته باشد. با استناد به این تمایز ظریف مدل تفهیمی تبیین پیامدهای ناخواسته کنش را توضیح می‌دهد. به بیان روشنتر، مورخ در مواجهه با این پرسش که چرا اهداف عامل تاریخی از کنش محقق نشده و رویدادهای تاریخی مسیری مخالف خواست او پیموده است چنین پاسخ می‌دهد: پیامدهای ناخواسته کنش برآیند اشتباه عامل تاریخی در ارزیابی ماهیت واقعی بافتار تاریخی است (کالینگوود، ۱۳۹۰: ۲۱۱-۲۱۲).

شایسته است با ارائه یکی از مصادیق تبیین تفهیمی چگونگی کاربست این مدل در مطالعات تاریخ جنگ را بررسی نماییم. در این راستا تبیین گلدهاگن از علل کشتار یهودیان در جنگ جهانی اول برگزیده شده است. تبیین علل قتل عام یهودیان در جنگ جهانی دوم مساله‌ای است که تفاسیر تاریخی متنوعی را در میان تاریخ‌پژوهان غربی به همراه داشته است. گلدهاگن یکی از مورخان است که اقدام به تبیین این رویداد کرده است. پیش‌فرض گلدهاگن به‌هنگام تبیین این رویداد آن است که عاملان تاریخی مستقل از ساختارها

و نیروهای اجتماعی قدرت و انگیزه لازم برای تحقق کنش را می‌یابند. لذا در تبیین کشتار یهودیان از ارجاع به مفاهیم کل‌گرایانه‌ای همچون اطاعت کورکورانه، فشار گروهی و یا ناآگاهی جمعی پرهیز نموده و ضمن ترسیم اجزای کنش عاملان تاریخی این رویداد، تبیین تفهیمی بدیلی ارائه می‌نماید.

گلدهاگن بافتار تاریخی حاکم بر کنش قتل عام یهودیان را با اشاره به یهودستیزی لایه‌های مختلف اجتماعی، سیاست‌های یهودستیزانه هیتلر و نفرت عمومی مردم آلمان از یهودیان ترسیم می‌نماید. او با استناد به وضعیت تاریخی آلمان استدلال می‌کند که هدف و انگیزه کشتار یهودیان اطاعت کورکورانه یا ترس مردم از تنبیه نبود. چراکه اکثر کسانی که مأمور قتل یهودیان بودند در معرض تنبیه نبودند. لذا هدف و انگیزه حقیقی آن‌ها تنفر شخصی از یهودیان و میل به میهن‌پرستی بود. شیوه مردم آلمان برای تحقق این هدف و تسکین احساسات ضدیهودی کشتار دسته جمعی بود. او در پاسخ به این پرسش که چرا آلمانی‌ها برای تسکین احساسات ضد یهودی اقدام به قتل عام کردند نیز به ارزیابی رهبران نازیسم از وضعیت جنگ جهانی دوم استناد کرد. طبیعتاً این امکان متصور بود که از یهودیان به‌عنوان سربازان جنگی و نیروی کار در کارخانه‌ها استفاده گردد و یا حتی از آلمان اخراج شوند. اما ارزیابی رهبران نازیسم از وضعیت تاریخی آلمان انتخاب این شیوه‌های بدیل را دشوار جلوه می‌داد. زیرا بر اساس این ارزیابی با حمله هیتلر به روسیه و گسترش مناطق تحت سلطه آلمان یهودیان بیشتری تحت حاکمیت نازیسم قرار گرفته بود. در این شرایط اخراج یهودیان از آلمان یا محصور کردن آنها در نقطه معینی دشواری‌های عملی بسیاری داشت. لذا کشتار یهودیان به‌عنوان شیوه عقلانی برگزیده شد (مکالا، ۱۳۸۷: ۱۳۱-۱۳۵).

البته کاربرد مدل تفهیمی با استناد به هستی‌شناسی اتمیستی چالش‌های معرفت‌شناسانه خاص خود را نیز دارد. نخستین چالش به هنگام بازشناسی انگیزه‌های عاملان تاریخی جنگ بروز پیدا می‌کند. اگر هویت عاملان تاریخی بریده از دیگران تلقی شود، در آن صورت مورخ امکان احراز صدق تبیین تفهیمی خود از انگیزه‌های عاملان تاریخی جنگ را نخواهد داشت. چراکه محدودیت حاکم بر منابع معرفتی مورخان اجازه دسترسی به حالات منحصر به فرد آگاهی عاملان تاریخی را نمی‌دهد. مورخ صرفاً می‌تواند با استناد به جلوه‌های بیرونی رفتار تبیین خود از علل وقوع جنگ را موجه سازد و هیچ دسترسی مستقیم به نیات و انگیزه‌های عاملان تاریخی ندارد.^{۱۷} از سوی دیگر باید توجه داشت که مورخان گاهی درصدد تبیین جنگ‌های بزرگی همچون جنگ جهانی دوم هستند که عاملان تاریخی بسیاری در آن ایفای نقش می‌کنند. لذا تحلیل چرایی وقوع این جنگ‌ها با استناد به انگیزه‌های یکایک عاملان تاریخی وظیفه‌ای بسیار دشوار است. در این شرایط به نظر نمی‌رسد مدل تفهیمی امکان ارائه یک تبیین همه‌جانبه از جنگ‌های بزرگ را داشته باشد.

مبانی پارادایمی مدل قیاسی قانون شناختی تبیین در مطالعات تاریخ جنگ

پس از تشریح مبانی نظری مدل تفهیمی تبیین در مطالعات تاریخ جنگ، زمان آن فرارسیده است پرده از مبانی پارادایمی مدل قیاسی قانون‌شناختی تبیین برگیریم. در تلقی نگارنده مدل قیاسی قانون‌شناختی بیشترین سازگاری را با الزامات هستی‌شناسی اجتماعی کل‌گرایانه دارد. البته باید این نکته را یادآور شد که اندیشه‌وران علوم انسانی در خصوص اینکه آیا هستی‌شناسی اتمیستی منحصر با مدل تفهیمی تبیین و هستی‌شناسی کل‌گرایانه صرفاً با مدل قیاسی قانون‌شناختی سازگاری دارد اتفاق نظر ندارند. بلکه برخی کاربرد

^{۱۷} این محدودیت فاعل شناسا در پی بردن به معانی ذهنی کارگزاران انسانی در معرفت‌شناسی تحت عنوان مساله اذهان دیگر مورد بررسی قرار گرفته است (نیگل، ۱۳۸۹: ۱۹)

مدل‌های تفهیمی و قیاسی قانون‌شناختی را با استناد به هر دو هستی‌شناسی اجتماعی امکان‌پذیر می‌دانند. با این وجود برداشت نگارنده آن است که هستی‌شناسی کل‌گرایانه از پدیده‌های اجتماعی واجد الزاماتی است که در مدل قیاسی قانون‌شناختی بیشتر برآورده می‌شود. شایسته است با تشریح برداشت کل‌گرایان از ماهیت پدیده‌های اجتماعی این ادعا را مستدل سازیم.

کل‌گرایی برداشت اتمیستی از ماهیت انسان به منزله موجودی مستقل و خودفرمان را رد کرده و استدلال می‌نماید که جامعه و فرهنگ به‌عنوان موجودیت‌های فرافردی و برون‌فردی به رفتار عاملان تاریخی شکل می‌دهد. به باور کل‌گرایان انسان نه در خلا، بلکه در جامعه متولد می‌شود و جامعه از طریق هنجارها، ارزش‌ها، الگوهای رفتار اجتماعی و نقش‌ها رفتار او را کنترل و قالب‌ریزی می‌کند. برای نمونه زبان عاملان تاریخی میراث فردی آن‌ها نیست، بلکه نوعی اکتساب اجتماعی است که طی فرآیند فرهنگ‌پذیری از جامعه کسب می‌کنند. بدین ترتیب می‌توان گفت که خصائص و اوصاف عاملان تاریخی صرفاً تابعی از جایگاه آن‌ها در جامعه و برآیند تاثیر نیروهای اجتماعی و فرهنگی است. کل‌گرایی با عنایت به این ملاحظات از میان دوگانه اصالت فرد و جامعه یا ساختار و عاملیت اصالت را به جامعه و ساختارهای اجتماعی می‌دهد و منکر هویت فردی مستقل از کل‌های اجتماعی می‌شود (فی، ۱۳۸۳: ۹۵-۹۳).

بدین ترتیب اگر برداشت کل‌گرایانه از ماهیت پدیده‌های اجتماعی را بپذیریم، دیگر نمی‌توان هدف و انگیزه را حالت‌های ذهنی و خصوصی عاملان تاریخی در نظر گرفت. بلکه بایست آن‌ها را حالت‌های ذهنی اجتماعی تلقی کرد که از رهگذر اموری همچون قواعد، نقش‌ها، نهادها و قوانین به وجود آمده است. (فی، ۱۳۸۳: ۸۰). به همین ترتیب اگر هدف، انگیزه و به‌طور کلی هویت عاملان تاریخی را کارکردی از موقعیت و پایگاه اجتماعی آنها در نظر بگیریم، دیگر نمی‌توان در تبیین پدیده اجتماعی جنگ صرفاً به هدف و انگیزه عاملان تاریخی بسنده کرد. بلکه بایست به این نکته توجه داشت که عاملان تاریخی رخداد جنگ صرفاً حاملان منفعل جامعه و فرهنگ خود بوده و مقولات کل‌گرایانه‌ی نژاد، فرهنگ، جامعه، ساختار اجتماعی، اقتصاد و روح زمانه است که هویت و متعاقباً کنش آن‌ها را تعیین می‌بخشد (لوید، ۱۳۷۹: ۳۲۳-۳۲۲). اکنون پرسش مهم آن است که هستی‌شناسی اجتماعی کل‌گرایانه چگونه با مدل قیاسی قانون‌شناختی تبیین سازگاری و تلائم دارد؟

پاسخ بدین پرسش را می‌توان در اظهارات کارل همپل مبدع مدل قیاسی قانون‌شناختی یافت. همپل در مقاله تاثیرگذار «کارکرد قوانین عام در تاریخ» استدلال می‌کند که «توصیف و تبیین در هر شاخه از علوم تجربی همیشه رخ دادن رویدادی از نوع خاص در زمان و مکانی خاص است... در این مورد میان تاریخ و علوم طبیعی تفاوتی وجود ندارد. هر دو فقط به شکل بیان مفاهیم عام می‌توانند بیانی از موضوع بررسی‌شان ارائه دهند» (همپل، ۱۳۹۶: ۳۴) بدین ترتیب تاریخ همچون علوم تجربی تنها با تکیه بر مفاهیم کلی می‌تواند گزارشی از موضوع خود ارائه نماید. زیرا موضوع توصیف و تبیین در هر شاخه از علوم تجربی همیشه نوع خاصی از یک رویداد در زمان و مکان خاص است و این منحصر به فرد بودن نقشی در تبیین‌شان ایفا نمی‌کند (استنفورد، ۱۳۸۶: ۳۳۳). لذا اگر برداشت همپل از ماهیت تبیین را بپذیریم، در آن صورت برای تشریح چرایی «رویداد در انتظار تبیین» باید نشان دهیم که از نظم‌های عمیق‌تری در طبیعت و اجتماع ناشی شده است. برای نمونه اگر پدیده اجتماعی جنگ «رویداد در انتظار تبیین» ما باشد، باید نشان داد که جنگ یک پدیده اتفاقی نیست، بلکه در پرتو قوانین بنیادین جامعه انسانی امری محتمل بوده است. در اینجاست که سازگاری هستی‌شناسی کل‌گرایانه و مدل قیاسی قانون‌شناختی آشکار می‌شود. زیرا هر دو نظم‌ها و قوانین حاکم بر طبیعت و اجتماع را تبیین‌گر رویدادهای تاریخی و کنش عاملان تاریخی می‌انگارند.

تنها نکته مبهم در این میان ساختار و سازوکار مدل قیاسی قانون‌شناختی برای تبیین پدیده اجتماعی جنگ است. سازوکار این مدل

برای تبیین رخداد جنگ صورت‌بندی یک استدلال قیاسی است. در این استدلال قیاسی رویداد در انتظار تبیین (تبیین‌خواه)، تحت پوشش یک قانون عام یا فرضیه جهان‌شمول (تبیین‌گر) قرار می‌گیرد. به بیانی روشنتر، تبیین قیاسی حداقل از دو مقدمه و یک نتیجه تشکیل می‌شود. مقدمه نخست ناظر بر قوانین عام حاکم بر زندگی انسان است. مقدمه دوم یک گزاره شخصیه و شرایط حدی است که بر وضعیت تاریخی همزمان با رویداد نیازمند تبیین دلالت می‌کند. سپس از این دو مقدمه نتیجه‌ای استخراج می‌شود که همان «تبیین خواه» است (راین، ۱۳۸۷: ۵۹). باید توجه داشت که صحت این استدلال قیاسی مستلزم رعایت شروطی است. نخست آنکه مقدمات استدلال صادق باشد. بر اساس شرط دوم ساختار استدلال قیاسی باید معتبر باشد و نتیجه به شکل منطقی از مقدمات استنتاج شود. بر اساس شرط سوم باید در تبیین قیاسی حداقل یک فرضیه جهان‌شمول یا قانون دارای شمول محدود به کار رفته باشد (موسوی سیانی، ۱۳۹۸: ۲۰۰) شایسته است با ارائه یک نمونه از تبیین‌های جنگ جهانی اول، سازوکار مدل قیاسی قانون‌شناختی برای تبیین پدیده اجتماعی جنگ را توضیح دهیم.

قوانین $L1 \dots Ln \rightarrow$

شرایط اولیه $C1 \dots Cn \rightarrow$

رویداد در انتظار تبیین $E1 \dots En \rightarrow$

جنگ جهانی اول یکی از رویدادهای مهم تاریخی است که نزدیک به یک سده محل بحث مورخان بوده و تبیین‌های متنوعی در باب چرایی وقوع آن ارائه شده است. اگر هستی‌شناسی اجتماعی کل‌گرایانه را بپذیریم، در آن صورت بهترین ساختار تبیینی از این جنگ مدل قیاسی قانون‌شناختی خواهد بود. زیرا چنانکه پیشتر مستدل شد، هستی‌شناسی کل‌گرایانه واجد الزامات روش‌شناسانه‌ای است که با مدل قیاسی قانون‌شناختی سازگاری بیشتری دارد. بدین ترتیب می‌توان یک استدلال قیاسی تشکیل داد که مقدمه نخست آن ناظر بر یک قانون عام یا فرضیه جهان‌شمول در خصوص پدیده اجتماعی جنگ است. بر اساس این قانون عام، هرگاه رقابت‌های ملی برای برتری سیاسی در سطح جهان افزایش یابد و نیاز دولت‌ها به مواد خام و بازارهای فروش شدت گیرد، در آن صورت یک جنگ بزرگ شکل خواهد گرفت. سپس در مقدمه دوم استدلال قیاسی یک گزاره شخصیه یا شرایط حدی قرار می‌گیرد که بر اساس آن در آغاز قرن بیستم میان انگلیس، آلمان و سایر کشورهای اروپایی یک رقابت بین‌المللی برای برتری سیاسی و دستیابی به منابع خام و بازار فروش شکل گرفته بود. با تکیه بر این دو مقدمه منطقی چنین استنتاج می‌شود که جنگ جهانی اول در حد فاصل سال‌های ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ ضرورتاً باید اتفاق می‌افتاد (پومپا، ۱۳۸۳: ۱۸۶-۱۸۷).^{۱۸}

کمی تامل در مثال بالا نقاط قوت و ضعف تبیین قیاسی قانون‌شناختی را روشن می‌نماید. نقطه ضعف مدل قیاسی قانون‌شناختی آن است که در ذات خود جبرگرایانه می‌باشد و کمترین میزان از اختیار و عاملیت را برای عاملان تاریخی جنگ قائل است. از سوی دیگر در مدل قیاسی قانون‌شناختی تاریخ‌مندی و تغییر ساختارهای اجتماعی و فرهنگی چندان لحاظ نمی‌شود و این یک نقیصه بزرگ برای این مدل تبیینی است. البته جهت اصلاح این نقیصه استفاده از قوانین دارای شمول محدود به جای فرضیه‌های جهان‌شمول

^{۱۸} کاربرد این مدل در تبیین جنگ جهانی اول و تأکید بر مقولات کل‌گرایانه‌ای همچون گسترش مل‌گرایی، امپریالیسم اقتصادی و تلاش برای برتری ملی را می‌توان در پژوهش‌های زیر مشاهده کرد: لیتل فیلد (۱۹۱۵)، تاریخ اروپا از ۱۸۱۵ به بعد، صص ۱۸۲-۲۰۳. عباسعلی غفاری‌فرد (۱۳۹۰)، تاریخ اروپا از آغاز تا پایان قرن بیستم، ۳۹۶-۴۰۱ و همچنین اشپیل فوگل (۱۳۸۷) تمدن مغرب زمین، جلد دوم، صص ۱۰۹۳-۱۱۰۹.

پیشنهاد می‌شود. مدل قیاسی قانون‌شناختی تبیین نقطه قوت هم دارد. پژوهشگران مطالعات جنگ این امکان را دارند تا در صورت آگاهی از قوانین عام حاکم بر جامعه انسانی و ارزیابی صحیح از وضعیت تاریخی همزمان با رویداد در انتظار تبیین، پیشاپیش وقوع پدیده اجتماعی جنگ را پیش‌بینی کنند. هرچند تحقق تمام این شرایط بسیار دشوار است، اما در صورت برآورده شدن این شروط می‌توان پیش‌بینی را به منزله یکی از نقاط قوت مدل قیاسی قانون‌شناختی انگاشت. (وابنگارتن، ۱۳۷۵: ۳۵).

مبانی پارادایمی مدل روایی تبیین در مطالعات تاریخ جنگ

مدل روایی نیز همچون سایر مدل‌های تبیین در مطالعات تاریخی مبتنی بر برداشت‌هایی از ماهیت انسان است. نگارنده بر این باور که سازگاری مدل روایی با الزامات روش‌شناسانه‌ی ساختمان‌گرایی بیش از سایر هستی‌شناسی‌ها از پدیده‌های اجتماعی است. البته این ادعا به معنای آن نیست که نمی‌توان مدل‌های تفهیمی و قیاسی قانون‌شناختی را با استناد به هستی‌شناسی ساختمان‌گرا به کار بست؛ چنانکه برخی از مورخان مدل تفهیمی و قیاسی و قانون‌شناختی را با ارجاع به هستی‌شناسی ساختمان‌گرا به کار گرفته‌اند. بلکه صرفاً بدین معنا است که مدل روایی تبیین سازگاری بیشتری با هستی‌شناسی ساختمان‌گرا دارد. به‌منظور مدلل ساختن این ادعا نخست مولفه‌های هستی‌شناسی ساختمان‌گرا تشریح می‌شود. سپس توصیفی عام از ماهیت روایت ارائه می‌نماییم و در پایان بر ویژگی‌هایی که به این سازگاری دلالت دارد تاکید می‌شود.

ساختمان‌گرایی از سوی آنتونی گیدنز و با هدف رفع نواقص و پرهیز از افراط و تفریط‌های کل‌گرایی و اتمیسم صورت‌بندی شد. ساختمان‌گرایی تاکید یک جانبه بر اصالت فرد و اصالت جامعه یا عاملیت و ساختار را اشتباه می‌انگارد و بر آن است که جامعه و فرد تاثیر و تاثر علی دارند (مک رایلند و تیلور، ۱۳۹۷: ۱۸۶-۱۸۴). به تعبیر دیگر، کنش‌ها از این جهت ممکن می‌شوند که توسط برخی از ساختارها تحدید می‌شوند و امکان تحقق می‌یابند. لذا ساختار اجتماعی و فرهنگ به منزله مصادیق کل‌های اجتماعی در یک تعامل دائمی با عاملان تاریخی قرار دارند. بدین ترتیب کل‌های اجتماعی تحقق کنش‌هایی را تضمین می‌کنند که گاه در مقام تقویت ساختارها هستند و گاهی نیز ساختارها را تضعیف می‌نمایند (فی، ۱۳۸۳: ۱۱۵).

برای نمونه فرهنگ یک کل اجتماعی است که توسط عاملان تاریخی بدون کم و کاست درونی و اجرا نمی‌شود. بلکه از سوی آن‌ها مورد تخصیص و تصرف قرار می‌گیرد. علت این امر به طبیعت پیروی از قواعد و هنجارها برمی‌گردد. درست است که فرهنگ و جامعه قواعد سخن گفتن، فکر کردن، احساس کردن و رفتار کردن را به ما می‌آموزد، اما این قواعد در ذات خود واجد ابهام است. لذا کاربرد آن‌ها مستلزم تفسیر شدن از سوی عاملان تاریخی است. در اینجا است که اختیار و آزادی عاملان تاریخی نمود پیدا می‌کند و آن‌ها با مقاومت در برابر اجرای قواعد و یا تفسیر قواعد زمینه‌ی تغییر در فرهنگ و ساختار اجتماعی را ایجاد می‌نمایند (فی، ۱۳۸۳: ۱۰۱-۱۰۳). بر این اساس هرچند انسان خالق کل‌های اجتماعی است، اما باور اتمیست‌ها به اختیار مطلق و آگاهی منحصر به فرد عاملان تاریخی صحیح نمی‌باشد. زیرا عاملان تاریخی تحت تاثیر کل‌های اجتماعی قالب‌ریزی می‌شوند و بر عاملیت آن‌ها محدودیت‌هایی وجود دارد. از سوی دیگر استدلال کل‌گرایان در دفاع از اصالت جامعه و انکار عاملیت انسانی نیز صحیح نیست. زیرا کل‌های اجتماعی برآیند کنش عاملان تاریخی است (لوید، ۱۳۷۹: ۳۲۵-۳۱۸). پر واضح است که این برداشت مستلزم مدلی از تبیین است که هم انگیزه‌های عاملان تاریخی جنگ را لحاظ کند و هم چشم بر نقش تعیین‌بخش کل‌های اجتماعی در وقوع جنگ نبندد.

به نظر می‌رسد مدل روایی تبیین بنا به ماهیت خود واجد این شرایط است. زیرا مدل روایی رفتار عاملان تاریخی جنگ را پاسخی

به موقعیت تاریخی و وضعیت جامعه می‌انگارد. به بیانی روشنتر، مدل روایی هرچند نسبت به نقش ساختار اجتماعی و فرهنگ در رفتار عاملان تاریخی جنگ حساس است، اما این تاثیرگذاری را از جنس تاثیر علی رویداد پیشین بر رویداد پسین نمی‌بیند. در اینجا است که مدل روایی از کل‌گرایی و اتمیسم فاصله می‌گیرد. زیرا در مدل روایی پاسخ عامل تاریخی به وضعیت امور باعث تغییر از یک موقعیت تاریخی به موقعیتی جدید و بروز سلسله‌ای از رویدادها می‌شود که تا حد زیادی برآیند دلایل و انتخاب‌های عاملان تاریخی است. در واقع مدل روایی با لحاظ کردن دلایل عاملان تاریخی در افعالشان و به رسمیت شناختن نقش تعیین‌بخش کل‌های اجتماعی الزامات روش‌شناسانه هستی‌شناسی ساختمان‌دگرا را برآورده می‌کند. بدین ترتیب مدل روایی به نوعی از فهم و تبیین می‌رسد که هم از جزمیت مدل قیاسی قانون‌شناختی فاصله دارد و هم از عاملیت مطلق در مدل تفهیمی دور می‌شود (لمون، ۱۳۸۹: ۱۶۶).

حتی اگر بپذیریم که مدل روایی توان لازم در پرهیز از افراط و تفریط کل‌گرایی و ذره‌گرایی را دارد، همچنان باید به این پرسش پاسخ داد که روایت با چه سازوکاری از عهده تبیین پدیده‌ی اجتماعی جنگ برمی‌آید؟ پاسخ بدین پرسش مستلزم ترسیم ساختار روایت است. هر روایت سلسله‌ای از کنش‌ها و تجارب گروهی از عاملان تاریخی را بازنمایی می‌کند. در این شکل از بازنمایی عاملان تاریخی در یک وضعیت مشخص قرار دارند و هدف آنها یا تغییر آن وضعیت است و یا واکنشی تثبیت‌شده به موقعیت نشان می‌دهند. به تعبیر گالی، روایت توصیف‌گر عاملان تاریخی است که یک مضموم، چالش یا بحرانی را تجربه می‌کنند و نوع پاسخ به این مضموم و بحران چیزی است که هم پرده از شخصیت آن‌ها برمی‌دارد و هم آنکه روایت را به نقطه پایانی آن رهنمون می‌کند (گالی، ۱۳۸۹: ۶۷). نقطه پایانی همان رویدادی است که بایست چرایی وقوع آن تبیین شود. روایت برای بیان چرایی وقوع رویداد مزبور داستانی ارائه می‌کند که در آن «فلان چیز اتفاق افتاد» مقدمه واژه‌ی «سپس چنین شد» قرار می‌گیرد و این حرکت از وقایع پیشین به سوی وقایع پسین واجد توضیحی از دلیل اتفاق افتادن رویداد پایانی است. (لمون، ۱۳۸۹: ۱۵۶-۱۵۷).

برای نمونه روایت زیر را در نظر بگیرید: «سعید احساس سرما کرد و سپس پنجره را بست». در این گزاره نه‌تنها می‌دانیم سعید پنجره را بسته است، بلکه چرایی بستن پنجره را نیز می‌دانیم. او این کار را کرد چون سردش بود. بدین ترتیب ما گزینه‌های تبیینی دیگری که برای بستن پنجره وجود داشته است را از دور خارج کرده‌ایم. در مطالعات تاریخی جنگ نیز به‌سان مثال بالا برای توضیح اینکه «چرا یک جنگ وقوع یافت؟» و یا «چرا یکی از طرف‌های جنگ شکست خورد؟» روایتی در مورد چگونگی وقوع سلسله‌ای از رویدادهای پیش از جنگ ارائه می‌شود. در این پی‌رفت زمانی، که دارای ساختاری متشکل از آغاز، میانه و پایان است، حوادث به رشته‌ی به هم پیوسته‌ای تبدیل می‌شوند که به سوی یک غایت معین حرکت می‌کند. ببا این سازوکار ضمن آنکه چگونگی وقوع جنگ را در یک پی‌رفت زمانی بازنمایی می‌کنیم، به فهمی از روابط درونی رویدادهای منتهی به جنگ نیز می‌رسیم. فهمی که به نوبه خود یک علت‌شناسی از چرایی وقوع پدیده اجتماعی جنگ است.

در این میان نکته مهمی در خصوص نقطه پایانی مدل روایی وجود دارد که بایست بدان توجه ویژه داشت. رویدادهای آغازین هر روایت فقط در سایه رویدادهای بعدی است که معنا می‌یابند. این سرانجام روایت است که رویداد آغازین را مشخص می‌کند و مورخ نقطه آغاز روایت را با توجه به پایان آن تشخیص می‌دهد. به تعبیر فرانسوا فروه تاریخ روایتی غایت‌شناسانه است و این رویداد پایانی است که تعیین می‌کند چه وقایع و رویدادهایی را برای پیکرده‌بندی روایت برگزینیم (فروه، ۱۳۸۹: ۱۹۹). در واقع مدل روایی تبیین بر گونه‌ای وارونگی روابط علی و معلولی استوار است و مورخ با شناخت معلول، که همان نقطه پایانی یا رویداد در انتظار تبیین است، به جستجوی علت می‌پردازد و پس از تشریح وضعیت امور است که تبیین خود را به سرانجام می‌رساند (مارتین، ۱۳۹۵: ۵۰). آرتور

داتو با استناد به این ساختار منطقی حاکم بر روایت‌های تاریخی است که تفکر تاریخی را از گزارش‌های علمی متمایز کرد و اعلام نمود که مدل تبیین در تاریخ روایت گذشته‌نگری است که از موضع اکنون و با آگاهی از پیامدهای رویدادها طرح‌اندازی می‌شود (احمدی، ۱۳۸۷: ۱۵۱-۱۵۰).

با عنایت به توضیحاتی که تاکنون ارائه شد مدل روایی تبیین در مطالعات تاریخ جنگ از این ساختار پیروی می‌کند: مورخ از چشم انداز رویداد پایانی (E)، A را به‌عنوان رویداد آغازین برمی‌گزیند و سیر رویدادها را به‌گونه‌ای تنظیم می‌کند که رویداد A به رویداد B و رویداد B به رویداد C و رویداد C به رویداد D و رویداد D به رویداد E که سرانجام روایت و پدیده نیازمند تبیین است ختم می‌شود. در این ساختار میان رویدادهای مزبور صرفاً یک توالی و ترتیب زمانی وجود ندارد، بلکه یک رابطه علت و معلولی نیز برقرار است. رابطه‌ای علی که روایت‌شناسان از آن تحت عنوان «پیرنگ»^{۱۹} یاد می‌کنند و به واسطه آن مورخ ما را به علت‌شناسی و تبیین رویداد E رهنمون می‌کند (دیپل، ۱۳۸۹: ۱۲۳).

البته باید این نکته را خاطر نشان ساخت که رویدادهای A, B, C, D, E لزوماً همیشه نظم گاه‌شمارانه ندارد. بلکه ممکن است در مواردی این نظم جابه‌جا شده و توصیف در زمانی و هم‌زمانی با یکدیگر تلفیق شود. این مشخصه نه تنها لطمه‌ای به قدرت تبیینی روایت نمی‌زند، بلکه حتی تضمین‌کننده‌ی سازگاری مدل روایی تبیین با هستی‌شناسی ساختمان‌گرایانه نیز است. زیرا انکار روابط ذاتی میان رویدادها و کاربست توصیف هم‌زمانی و در زمانی از رویدادهای تاریخی به این معنا است که هم نقش کل‌های اجتماعی حاکم بر عامل تاریخی لحاظ شده و هم آنکه با تشریح واکنش‌های عامل تاریخی به شرایط اجتماعی اهمیت اختیار و آزادی انسانی مورد توجه قرار گرفته است. شایسته است با نقل روایتی از عبدالحسین زرین‌کوب از سازوکار مدل روایی در تبیین شکست مسلمانان در جنگ احد پرده برگیریم. روایت زرین‌کوب بدین ترتیب طرح‌اندازی شده است:

«شکست بدر قریش را به‌شدت خشمگین کرد و به کشیدن انتقام برانگیخت. سال دیگر قریش که در میان دیگر قبایل عرب همدستانی یافته بودند آهنگ مدینه کردند. عده آن‌ها بالغ بر سه‌هزار تن می‌شد که از آن میان هفتصد تن زره پوشیده بودند. ابوسفیان شیخ‌خاندان اموی سردسته آن‌ها بود... محمد با تردیدی که در بین یارانش بود برای مقابله با اینان با نزدیک هزار تن از صحابه خویش از مدینه بیرون آمده بود. نزدیک سیصد تن از اینها در نیمه راه وی را رها کرده بودند و به مدینه بازگشته بودند. نیروی مسلمین با سپاه مشرکان طرف نسبت نبود و پیغمبر در شروع جنگ تامل داشت. در جنگ که نزدیک احد روی داد یک بار نزدیک شد قریش مغلوب شوند. بت بزرگ آن‌ها به خاک درغلتید، زن‌ها به وحشت افتادند و بیم اسارت می‌رفت. اما از تحور بی‌جای بعضی مسلمین وضع عوض شد. مشرکین آن‌ها را به عقب راندند. عده‌ای از مسلمین وحشت‌زده هزیمت گرفتند. آوازه درافتاد که پیغمبر و بعضی از نزدیکانش کشته شده‌اند اما او در میان معرکه مانده بود و مسلمانان را به پایداری می‌خواند. وحشت و تزلزل کار خود را کرده بود و عده بسیاری از مسلمین کشته شده بودند. خود پیغمبر نیز مجروح شده بود. قریش بدین گونه تفوق یافته بود» (زرین‌کوب، ۱۳۸۷: ۳۳-۳۴).

تامل در این روایت می‌تواند سازوکار مدل روایی برای تبیین پدیده جنگ را آشکار سازد. چنانکه از نقطه پایانی روایت برمی‌آید مساله زرین‌کوب تبیین چرایی شکست مسلمانان در جنگ احد است. این پرسش از چرایی شکست مسلمانان در جنگ احد، در همان نقطه شروع روایت مضمّن است. یعنی جایی که شکست در بدر به‌عنوان انگیزه لشکرکشی قریش معرفی می‌شود. البته باید توجه

¹⁹ Plot

داشت که این نقطه پایانی در گزینش سایر رویدادهای روایت نیز نقشی برساننده دارد. بر همین اساس است که زرین کوب به تعداد زیاد لشکریان قریش و محدود بودن یاران پیامبر اشاره می‌کند. میان‌پرده روایت زرین کوب نیز با اشاره به تردید پیامبر برای نبرد و تحور بی‌جای یارانش بر استحکام روایت و پیوند علی رویدادها می‌افزاید. در نهایت نیز وحشت و تزلزل مسلمانان به‌منزله عامل شکست و نقطه پایانی روایت گنجانده می‌شود. زرین کوب به یاری این پی‌رفت زمانی مخاطب را به این نتیجه رهنمون می‌کند که برنامه‌ریزی دقیق و انگیزه بسیار قریش برای جبران شکست بدر، در کنار تردیدها و تزلزل یاران محمد علت شکست مسلمانان در نبرد احد بود. زرین کوب در این تبیین نه از فرضیه‌های جهان‌شمول مدل قیاسی قانون‌شناختی بهره می‌برد و نه انگیزه‌های عاملان تاریخی نبرد احد را به‌تنهایی علت شکست تلقی می‌کند. بلکه تلاش دارد از طریق پیرنگ یک پیوند علی پنهان میان سلسله رویدادها برقرار نماید و بدین ترتیب پاسخی از برای چرایی شکست مسلمانان در جنگ احد بیابد. از سوی دیگر با لحاظ کردن تاثیر همزمان انگیزه عاملان جنگ و وضعیت تاریخی حاکم بر جنگ احد از افراط و تفریط کل‌گرایی و اتمیسم پرهیز می‌کند و تاثیر علی ساختار و عاملیت را به یک اندازه در تبیین روایی خود لحاظ نماید.

البته باید توجه داشت که موفقیت مدل روایی در تبیین پدیده جنگ نباید باعث شود که چشم بر انتقادات وارد بر آن ببندیم. مهمترین نقد بر مدل روایی آن است که زندگی دارای آغاز، میانه و پایان نیست، بلکه سیری از رویدادهای در جریان است. این مورخان هستند که بسته به سلايق و دانش پیشینی خود آغاز، میانه و پایان را برای رویدادهای تاریخی انتخاب می‌کنند. این نقش فعال مورخ به‌عینیت مدل روایی صدمه می‌زند. به تعبیر هایدن وایت هیچ زنجیره مقرر از وقایع به خودی خود داستانی را بر نمی‌سازد. حداکثر چیزی که این زنجیره به مورخ پیشنهاد می‌کند عناصر روایت است. لذا رویدادها به قیمت سرکوب بعضی از آنها و برجسته کردن بعضی دیگر و با شخصیت‌پردازی و گونه‌های مختلف لحن و زاویه‌دید است که به روایت تبدیل می‌شود (وایت، ۱۳۸۹: ۴۰). این گزینش اجتناب‌ناپذیر از ماهیت ارزش‌دوارانه مدل روایی در تبیین پدیده جنگ حکایت می‌کند.

نتیجه

نقش برساننده جنگ در تنظیم مناسبات سیاسی و اجتماعی ملت‌ها و جوامع، تبیین پدیده‌ی اجتماعی جنگ را به مقوله‌ای مهم در مطالعات تاریخی تبدیل کرده است. در این میان ماهیت بازتابنده گزارش‌های تاریخی از رخداد جنگ و کم‌توجهی مورخان به سازگاری مبانی فکری خود با مدل‌های تبیینی نیز مزید بر علت شده و نوعی آشفتگی در تحلیل این رخداد و گونه‌ای ابهام در تشخیص کاربست صحیح مدل‌های تبیینی را رقم زده است. با عنایت به این ملاحظات بود که نگارنده به طرح این پرسش پرداخت که کاربست مدل‌های تفهیمی، قیاسی قانون‌شناختی و روایی در مطالعات تاریخ جنگ با استناد به چه معیاری صورت می‌گیرد. نگارنده تلاش کرد با این فرض که هستی‌شناسی مورخان از پدیده‌های اجتماعی مدل تبیینی آنها از جنگ را متعین می‌کند به این پرسش پاسخ دهد. بدین ترتیب هم راهی برای گذر از آشفتگی در تبیین رخداد جنگ فراهم می‌شود و هم آنکه مبانی پارادایمی مدل‌های تبیینی در مطالعات تاریخ جنگ صورت‌بندی می‌شود.

نخستین پارادایم تبیین در مطالعات تاریخ جنگ با استناد به سازگاری مدل تفهیمی با الزامات روش‌شناسانه‌ی هستی‌شناسی اتمیستی صورت‌بندی شد. اتمیسم در پاسخ به دوگانه عاملیت و ساختار اصالت را به فرد داده و بر آن است که قابلیت‌های فرد برای کنشگری بدون تاثیرپذیری از کل‌های اجتماعی به دست می‌آید. در این شرایط برای تبیین جنگ نمی‌توان به مقولات کل‌گرایانه‌ای

همچون ساختار اجتماعی، طبقه و فرهنگ رجوع کرد. بلکه بایست اهداف و انگیزه‌های یکایک عاملان تاریخی جنگ را بررسی نمود. این مولفه تضمین‌کننده‌ی سازگاری هستی‌شناسی اتمیستی با مدل تفهیمی تبیین است. چراکه مدل تفهیمی نیز بر تمایز میان پدیده‌های طبیعی از پدیده‌های انسانی تاکید نموده و جنگ را همچون سایر پدیده‌های اجتماعی نتیجه آگاهی منحصر به فرد و انگیزه‌های شخصی عاملان تاریخی می‌انگارد. بدین ترتیب مدل تفهیمی در تبیین رخداد جنگ از قواعد و قوانین حاکم بر اجتماع یا سرشت بشر بهره نمی‌برد. بلکه انگیزه، هدف، شیوه و ارزیابی عاملان تاریخی از موقعیت را شناسایی کرده و سپس با ترسیم ماهیت حقیقی وضعیت تاریخی صحت ارزیابی عاملان تاریخی و پیروزی و یا شکست در جنگ را تبیین می‌نماید. البته مدل تفهیمی تبیین از این نقیصه رنج می‌برد که منابع توجیه معرفتی مورخ اجازه دسترسی مستقیم به انگیزه‌ها و اهداف عاملان تاریخی جنگ را نمی‌دهد.

دومین پارادایم تبیین در مطالعات تاریخ جنگ نیز با استناد به سازگاری مدل قیاسی قانون‌شناختی با الزامات روش‌شناسانه‌ی هستی‌شناسی کل‌گرایانه صورت‌بندی شد. کل‌گرایی عاملان تاریخی را صرفاً حاملان منفعل کل‌های اجتماعی می‌انگارد و بر آن است که هویت عاملان تاریخی برآیند نیروهای اجتماعی، ساختار اجتماعی و فرهنگ است. لذا با اصالت دادن به ساختار و جامعه، تبیین پدیده جنگ را مستلزم بازشناسی مقولات کل‌گرایانه‌ای همچون روح زمانه، ساختارهای اجتماعی و فرهنگ می‌داند. مدل قیاسی قانون‌شناختی بیش از سایر مدل‌های تبیین در مطالعات تاریخ جنگ این الزام روش‌شناسانه را برآورده می‌سازد. چراکه پدیده جنگ را برآیند آگاهی و اهداف منحصر به فرد عاملان تاریخی نمی‌بیند، بلکه آن را مصداق قوانین عام حاکم بر طبیعت و اجتماع می‌انگارد. بدین ترتیب با طراحی یک استدلال قیاسی و تحت پوشش قوانین فراگیر اجتماعی، نه تنها پدیده اجتماعی جنگ را تبیین می‌نماید، بلکه امکان پیش‌بینی آن را نیز فراهم می‌کند. البته بی‌اعتنایی به تاریخت حاکم بر حیات جوامع نقص انکارناپذیر این پارادایم است. اما سومین پارادایم تبیین در مطالعات تاریخ جنگ با ترکیب هستی‌شناسی ساختمان‌گرایانه و مدل روایی صورت‌بندی شد. ساختمان‌گرایی عاملان تاریخی را نه حاملان منفعل نیروهای اجتماعی می‌انگارد و نه به آزادی مطلق عاملان تاریخی است، بلکه هویت عاملان تاریخی را برآیند تاثیر متقابل کل‌های اجتماعی و عاملیت می‌داند. در این شرایط تبیین پدیده اجتماعی جنگ مستلزم اتخاذ روشی است که نقش ساختار و عاملیت را به یک اندازه رعایت کند. نگارنده استدلال نمود که مدل روایی امکان بیشتری برای سازگاری با این الزام روش‌شناسانه را دارد؛ امکانی که برآیند سازوکار روایت در تبیین رویدادها است. روایت سلسله‌ای از رویدادها را در یک پی‌رفت زمانی متشکل از آغاز، میانه و پایان طرح‌اندازی می‌کند. در این پی‌رفت زمانی کنش عاملان تاریخی پاسخی به وضعیت از پیش موجود است؛ «وضعیت چنین بود» سپس «عامل تاریخی چنان کرد». این سازوکار تضمین‌کننده سازگاری مدل روایی با الزامات روش‌شناسانه‌ی ساختمان‌گرایی است. زیرا روایت کنش عامل تاریخی را نه در خلا، بلکه در واکنش به وضعیت تاریخی از پیش موجود طرح‌اندازی کرده و بدین ترتیب از تاکید یک جانبه بر عاملیت و ساختار فاصله می‌گیرد. از سوی دیگر در این پی‌رفت زمانی، جنگ رویداد در انتظار تبیین است که به کمک پیرنگ و رابطه علی و معلولی میان سلسله رویدادها به‌خوبی تبیین می‌شود. البته تاکید شد که نقش فعال مورخ در گزینش پی‌رفت رویدادها به عینیت تبیین روایی از پدیده جنگ صدمه می‌زند.

منابع

- احمدی، بابک (۱۳۸۷)، رساله تاریخ: جستاری در هرمنوتیک تاریخ، تهران، نشر مرکز.
- احمدی، سیروس (۱۳۹۵)، «رویکردهای جامعه‌شناختی در تبیین وقوع جنگ»، فصلنامه مطالعات تاریخی جنگ، سال اول، شماره دوم، صص ۳۲-۱۹

- استنفورد، مایکل (۱۳۸۶)، درآمدی بر تاریخ‌پژوهی، ترجمه مسعود صادقی، تهران، سمت
- استنفورد، مایکل (۱۳۸۷)، درآمدی بر فلسفه تاریخ، ترجمه احمد گل محمدی، تهران، نشر نی.
- استیس، والتر ترنس (۱۳۸۰)، برگزیده‌ای از مقاله‌های استیس، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، تهران، هرمس.
- پوپر، کارل (۱۳۷۹)، اسطوره چارچوب، ترجمه علی پایا، تهران، طرح نو.
- پوپر، کارل (۱۳۹۹)، فقر مکتب تاریخ‌گرایی، ترجمه رحمت‌الله جباری، تهران، شرکت سهامی انتشار.
- پومپا، لئون (۱۳۸۳)، فلسفه تاریخ، چاپ‌شده در نگرش‌های نوین در فلسفه، جلد ۲، ترجمه مسعود صادقی، قم، کتاب طه.
- تریگ، راجر (۱۳۸۶)، فهم علم اجتماعی، ترجمه شهناز مسمی‌پرست، تهران، نشر نی.
- دیپل، الیزابت (۱۳۸۹)، پیرنگ، ترجمه مسعود جعفری، تهران، نشر مرکز.
- دیلتای، ویلهلم (۱۳۹۴)، مقدمه‌ای بر علوم انسانی، ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی، تهران، نشر ثالث
- راین، آلن (۱۳۸۷)، فلسفه علوم اجتماعی، ترجمه عبدالکریم سروش، تهران، انتشارات صراط
- روزنبرگ، الکس (۱۳۸۴)، فلسفه علم، ترجمه مهدی دشت‌بزرگی و فاضل اسدی امجد، قم، کتاب طه
- ریکور، پل (۱۳۹۷)، زمان و حکایت؛ پیرنگ و حکایت تاریخی، ترجمه مهشید نونهالی، تهران، نشر نی
- زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۸۷)، بامداد اسلام، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- غفوری‌فرد، عباسقلی (۱۳۹۰)، تاریخ اروپا از آغاز تا قرن بیستم، تهران، انتشارات اطلاعات
- فوره، فرانسوا (۱۳۸۹)، از تاریخ روایی به تاریخ مساله‌محور، چاپ‌شده در تاریخ و روایت، ترجمه جلال فرزانه دهکردی، تهران، انتشارات دانشگاه امام صادق.
- فوگل، اشپیل (۱۳۸۷) تمدن مغرب زمین، جلد دوم، ترجمه محمدحسین آریا، تهران، انتشارات امیرکبیر
- فی، برایان (۱۳۸۳)، پارادایم‌شناسی در علوم انسانی، ترجمه مرتضی مردیها، تهران، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی
- کالینگوود، رابین جورج (۱۳۹۰)، اصول تاریخ، ترجمه عبدالرضا سالار بهزادی، تهران، نشر نی
- کالینگوود، رابین جورج (۱۳۸۹)، مفهوم کلی تاریخ، ترجمه علی اکبر مهدیان، تهران، کتاب آمه
- گارتتر، ر. واین (۱۳۷۲)، تبیین تاریخی، چاپ‌شده در علم‌شناسی فلسفی، ترجمه عبدالکریم سروش، تهران، موسسه مطالعات تحقیقات فرهنگی.
- گالی، و.ب (۱۳۸۹)، روایت و فهم تاریخی، چاپ‌شده در تاریخ و روایت، ترجمه جلال فرزانه دهکردی، تهران، انتشارات دانشگاه امام صادق
- لمون، ام.سی (۱۳۸۹)، ساختار روایت، چاپ‌شده در تاریخ و روایت، ترجمه جلال فرزانه دهکردی، تهران، انتشارات دانشگاه امام صادق
- لوید، کریستوفر (۱۳۷۹)، تبیین ساختارهای اجتماعی و اقتصادی، چاپ‌شده در فلسفه تاریخ، روش‌شناسی و تاریخ‌نگاری، ترجمه حسینعلی نوذری، تهران طرح نو
- لیتل، فیلد، هنری ویلسون (۱۳۹۵) تاریخ اروپا از ۱۸۱۵ به بعد، ترجمه فریده قره‌چه داغی، تهران انتشارات علمی و فرهنگی
- لیتل، دانیل (۱۳۸۸)، تبیین در علوم اجتماعی، ترجمه عبدالکریم سروش، تهران، انتشارات صراط

- مارتین، والاس (۱۳۹۵)، نظریه‌های روایت، ترجمه محمد شهباء، تهران، انتشارات هرمس
- مردیها، مرتضی (۱۳۹۶)، فضیلت عدم قطعیت در علم شناخت اجتماع، تهران، نشر ثالث
- مک رایلد، دانلد و تیلور، آورام (۱۳۹۷)، نظریه اجتماعی و تاریخ اجتماعی، ترجمه محمد غفوری، تهران، انتشارات سمت
- مکالا، سی بی‌ین (۱۳۸۷)، بنیادهای علم تاریخ، ترجمه احمد گل محمدی، تهران، نشر نی
- میرهاشمی، علی و مزینانی، سیدعلی (۱۳۹۸)، «طلوع نفرد و فرهنگ در تاریخ‌نگاری جنگ؛ از جنگ جهانی دوم تا آغاز قرن بیست و یکم»، فصلنامه مطالعات تاریخی جنگ، دوره دوم، شماره سوم، پیاپی ۹، صص ۱۱۳-۱۳۶.
- نیگل، تامس (۱۳۸۹)، در پی معنا، ترجمه سعید ناجی و مهدی معین، تهران، هرمس.
- وابنگارتن، رودولف.ه (۱۳۷۵)، تبیین تاریخی، چاپ‌شده در فلسفه تاریخ، ترجمه بهزاد سالکی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
- والش، دبلیو.اچ (۱۳۶۳)، مقدمه‌ای بر فلسفه تاریخ، ترجمه ضیاالدین علایی طباطبایی، تهران، امیرکبیر
- وایت، هایدن (۱۳۸۹)، متن تاریخی به مثابه فرآورده‌ای ادبی، چاپ‌شده در تاریخ و روایت، ترجمه جلال فرزانه دهکردی، تهران، انتشارات دانشگاه امام صادق
- همپل، کارل جی (۱۳۹۶)، کارکرد قوانین عام در تاریخ، چاپ‌شده در داستان معرفت تاریخی در سه پرده، ترجمه رضا وسمه‌گر، تهران، انتشارات دنیای اقتصاد